



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نكوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه تفسیر توره رای خیم شیمیل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توره، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

مجموعه مقالات امسال در ابتدا توسط زنده نام ربای ساکس در سال ۵۷۷۲ (۲۰۱۱-۲۰۱۲) نوشته شده است.

تفسیر هفتگی توره

Leadership and the People

Shemot

شموت: رهبری و مردم

پاراشای شموت در مجموعه ای از روایت های خوش ساخت، تصویری از زندگی موسی ترسیم می کند و اوج آن لحظه ای است که خدا در بوته ای فروزان که نمی سوزد به او پدیدار می شود. این متن کلیدی دیدگاه توره پیرامون رهبری است و همه ی جزئیات آن مهم هستند. اینجا می خواهم فقط روی یک بخش در گفتگویی طولانی تمرکز کنم که طی آن خدا موسی را فرامی خواند تا رسالت رهبری بنی اسرائیل به سوی آزادی را به عهده بگیرد - چالشی که دستکم چهار بار موسی از پذیرش آن سرباز می زند. او می گوید: من شایسته نیستم. من مردی سخنور نیستم. فرد دیگری را بفرست. اما دومین بار که رد می کند، توجه خاص حکیمان تلمودی را جلب کرده تا یکی از انقلابی ترین تفسیرهای خود را ارائه دهند. توره می گوید:

موسی پاسخ داد: "اما آنها مرا باور نخواهند کرد. به من گوش نخواهند داد. خواهند گفت: خدا بر تو پدیدار

نشده است." شموت ۴:۱

حکیمان که نسبت به سایه روشن های متن توراه بسیار حساس هستند، آشکارا سه عنصر عجیب در پاسخ او دیدند. اول این که خدا ابتدا به موسی گفته بود که "آنها به تو گوش خواهند داد." (۳:۱۸). پاسخ موسی به نظر ناقص اطمینانی است که پیشتر خدا به او بخشیده است. تفسیرگران برای محکم کاری چندین تفسیر هماهنگ ارائه کردند. ابن عزرا چنین پیشنهاد می کند: خدا به موسی گفت که پیران قوم به او گوش خواهند داد، اما موسی شک هایش را در مورد توده های مردم بیان کرد. هارامبام می گوید که موسی شکی نداشت که آنها ابتدا باور خواهند کرد، اما فکر کرد که به محض دیدن این که فرعون اجازه ی خروج آنها را نخواهد داد، باور خود را از دست می دهند. شرح های دیگر هم هست، اما این می ماند که موسی با اطمینان دهی خدا قانع نشد. تجربه ی خودش از سرکشی قوم (سال ها پیش یکی از آنها گفته بود: چه کسی تو را فرمانروا و قاضی ما کرده است؟) او را به شک می انداخت که به آسانی بتواند آنها را رهبری کند.

دومین امر نامعمول در اعجازهایی است که خدا به موسی جهت رسمیت یافتن رسالتش نشان داد. دو مورد (عصا که به مار تبدیل شد) و (آبی که به خون تبدیل شد) بعداً در داستان دوباره سربر می آورند: اعجازهایی که موسی و اهلرون نه تنها برای بنی اسرائیل، بلکه برای مصریان اجرا کردند. دومین اعجاز اما بار دیگر تکرار نمی شود. خدا به موسی می گوید که دستش را درون قبایش فرو کند. وقتی او دستش را خارج می کند و می بیند که "به برص دچار شده و مانند برف سفید است". اهمیت این اعجاز خاص چیست؟ حکیمان تلمودی بعدها یادآور شدند که میریام به دلیل گفتن حرف منفی در مورد موسی با برص مجازات شد (بمیدبار ۱۰:۱۲). در کل، آنها برص را گونه ای مجازات برای لاشون هاراع یا زبان شر می دانستند. آیا موسی نیز مرتکب چنین خطایی شده بود؟

سومین ریزه کاری این است که هرچند باقی رد کردن های موسی روی عدم شایستگی خودش متمرکز بود، اما اینجا او نه از خودش، بلکه از قوم می گوید: آنها به او باور نخواهند آورد. با گذاشتن این سه نکته در کنار هم، حکیمان تلمودی به تفسیر زیر رسیدند:

رش لاقیش گفت: کسی که به فرد بیگناهی مشکوک شود، به بلای جسمانی مبتلا خواهد شد، چنان که آمده موسی پاسخ داد: اما آنها به من باور نخواهند آورد. اما خداوند متبارک و یکتا می دانست که بنی اسرائیل او را باور خواهند کرد. خداوند به موسی گفت: آنها باورمند خواهند بود و فرزندان باورمندان، اما تو در نهایت ناباور خواهی بود. آنها ایمان دارند، چنان که آمده: و قوم ایمان آورد (خروج ۴:۳۱). فرزندان باورمندان [که

مکتوب است] و ابراهیم به خدا ایمان آوردند. اما تو در نهایت ایمان نخواهی آورد، چنان که آمده: [و خداوند به موسی گفت] زیرا به من باور نکردی (اعداد ۱۲: ۲۰). چگونه بدانیم که موسی به برص مبتلا شد؟ زیرا آمده که خدا به او گفت: دست را درون قبایت فروببر. خروج ۴: ۶-۷ شبات ۹۷ الف.

این بخش، خارق العاده است. دیگر روشن است که موسی حق داشت شک هایی پیرامون شایستگی خود برای این رسالت داشته باشد. آنچه حق نداشت این بود که به قوم شک کند. در اصل، شک های او بسیار موجه بودند. میان قوم تفرقه وجود داشت. موسی آنها را "مردمی گردنکش" می نامد. بارها در سال های سرگردانی در بیابان شکایت کردند، مرتکب گناه شدند و خواستند به مصر بازگردند. موسی در ارزیابی کاراکتر آنها اشتباه نمی کرد. اما خدا او را مجازات کرد: در واقع، این گونه که دست او را به برص دچار کرد. یک اصل اساسی از رهبری یهود در اینجا برای نخستین بار بیان می شود: یک رهبر به ایمان به خود نیاز ندارد، اما او باید به مردمی که آنها را رهبری می کند، ایمان داشته باشد.

این ایده به گونه ای استثنایی مهم است. فیلسوف سیاسی، مایکل والزر در مورد نقد اجتماعی نوشته های روشنگرانه ای دارد. به ویژه دو حالت که منتقد، رویاروی کسانی که از آنها انتقاد می کند، قرار می گیرد. در یک حالت، منتقد همچون یک فرد خارجی است. این حالت از یونان باستان آغاز می شود:

گسستگی از مردم به دفاع از چهره ی خودتصویر کرده ی قهرمان افزوده می شود. ابتدا جوشش او افلاتون وار بود؛ سپس رواقی و بعد، مسیحی می شود. اینک دستگاه نقد نیاز داشت که کسی از شهر خارج شود و در یک غار تاریک خیالی گم شود، بعد به تنهایی و از خارج شهر راه خود را به شهر پیدا کند و به روشنایی حقیقت برسد؛ و فقط در چنین صورتی می تواند بازگردد و ساکنان شهر را ارزیابی و بررسی کند. منتقدی که بازمی گردد، با مردم مانند آشنایان خود برخورد نمی کند؛ او آنها را با عینیت جدیدی می نگرد؛ آنها در برابر حقیقت تازه یافته ی او بیگانه هستند.

این است معنای منتقد همچون فردی گسسته [فاصله گرفته] از مردم. انبیاء یهود به کلی متفاوت بودند. یوهانس لیندبلوم نوشت که ویژگی پیام آنها "اصل تنهایی" بود. والزر می افزاید: "تمامی خشم آنها ریشه در جوامع خودشان داشت." مانند زن شونامی (کتاب دوم پادشاهان ۱۳: ۲۴) خانه ی آنها "در میان قوم خودشان است." آنها نه از خارج، بلکه از درون سخن می گویند. این چیزی است که به کلام آنها قدرت می بخشد. آنها خود را از کسانی می دانند که خطاب

به آنها سخن می گویند. آنها در داستان، ایمان، فراخوان و عهد مردم سهیم هستند. شور و گرمای فراخوان انبیاء از همین جا برمی خیزد. آنها صدای خدا برای مردم هستند، اما همچنین صدای مردم برای خدا می باشند. این اصل بنا به حکیمان تلمودی همان چیزی بود که خدا می خواست به موسی یادبدهد: مهم این نیست که تو خودت را شایسته بدانی، بلکه باید به مردم ایمان داشته باشی. در غیر این صورت، نمی توانی مانند یک پیامبر آنان را رهبری کنی. باید خود را از آنها بدانی و به آنها ایمان داشته باشی و نه تنها ظاهر خطاهایشان، بلکه فضیلت هایشان را هم بینی. وگرنه بهتر از یک روشنفکر گسسته از مردم نخواهی بود و این آغاز یک پایان خواهد بود. اگر به مردم باور نداشته باشی، سرانجام حتی به خدا نیز باور نخواهی داشت. خودت را بالاتر از آنها خواهی دانست و این یعنی فساد روح.

متن کلاسیک در این مورد، اثر هارامبام است به نام "نامه پیرامون شهادت". در سال ۱۱۶۵ زمانی که هارامبام سی ساله بود، در شرایط خطیری در تاریخ یهودیان قرون وسطی در اثر حمله ی فرقه ی افراطی المحاد این نامه را نوشت. این فرقه بسیاری از یهودیان را با تهدید به مرگ مجبور به مسلمان شدن کرد. یکی از مسلمان شدگان اجباری، که آنها را آنوسیم و بعدها مارانو نامیدند، از یک روحانی یهود پرسید که آیا او می تواند با اجرای بیشترین میصوهای که بتواند پنهانی انجام دهد، نزد خدا ارج یابد؟ آن روحانی پاسخی ناامیدکننده برای او فرستاد: اینک که او ایمان خود را رها کرده بود، از راه زیستن پنهانی همچون یک یهودی نمی توانست به هیچ شایستگی دست یابد و هر عمل یهودی که انجام دهد، نه یک میصوا بلکه یک گناه خواهد بود.

نامه ی هارامبام نوشته ای است با زیبایی روحانی بیهمتا. او با قاطعیت، پاسخ آن روحانی را نفی می کند. کسانی که در خفا یهودیت را رعایت کنند، ستوده می شوند نه سرزنش. او چندین متن از حکیمان تلمودی را شاهد می آورد که در آنها خدا انبیاء یهود را که به بنی اسرائیل انتقاد می کردند، سرزنش می کند، از جمله و بیش از همه به موسی. او سپس می نویسد:

اگر چنین مجازاتی برای ستون های عالم یعنی موسی، الیاهو هناوی، یسعیا و فرشتگان اصلی مقرر باشد چون از جماعت اسرائیل انتقادی کرده اند، آیا سرنوشت آدم های بی ارزش قابل تصور هست [مانند آن روحانی که تغییر دین داده های اجباری را سرزنش می کرد]؟ یعنی کسانی که نسبت به جماعت حخامیم و شاگردان آنها و کوهن ها و لوی ها دهان به بدگویی گشوده و آنها را گناهکار، شرور، بیدین، ناشایست برای شهادت دادن و کافرانی که خدای اسرائیل را انکار می کنند، می دانند؟

نامه بیان قاطعی است از وظیفه‌ی انبیاء: با مردم خود با عشق سخن گفتن؛ از آنها دفاع کردن؛ دیدن خوبی‌هایشان؛ و از راه تشویق، آنها را به دستاوردهای بالاتر رساندن و نه به محکومیت.

چه کسی یک رهبر است؟ پاسخ یهودی چنین است: کسی که خود را از مردم می‌داند، حتماً به خطاهای آنها آگاه است، اما همچنین معتقد به نیروی بالقوه‌ی بزرگی در آنها و باارزش بودنشان نزد خدا است. خدا به موسی گفت: "مردمی که تو به آنها شک داری باورمندان و فرزندانِ باورمندان هستند. آنها قوم من هستند و قوم تو. همان گونه که به من باور داری، باید به آنها هم باور داشته باشی."

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیرین دخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved